

ایران با تمدن مدرن یا فرهنگ مدرن؟ (۱) و (۲)

مصطفی ملکیان

ایران، ش ۳۳۳۹-۳۳۵۰، ۲ و ۳/۲/۸۵

چکیده: آقای ملکیان در این مقاله، مؤلفه‌های مدرنیسم را در هشت عنوان انسان‌گرایی، اندیشه پیشرفت، مادی‌گرایی، عقل‌گرایی، ویژگی تجربی، برابری‌طلبی، فردگرایی و احساسات‌گرایی خلاصه کرده، آن‌گاه سرنوشت مدرنیسم را در ایران مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

پیدایش مدرنیسم یا تجددگرایی در غرب را می‌توان واکنشی بر ضد سنت و دین مسیحیت دانست. معنای این سخن آن است که تجدد، خود را از راه سلب غیر تعریف می‌کند و این غیر سنت مسیحی و دین مسیحی بوده است. در اینجا قصد ندارم که به این امر بپردازم که آیا این جهت‌گیری مدرنیسم از ابتدا به‌جا بود یا نابه‌جا و اکنون تغییر کردن آن به‌جاست یا نابه‌جا. قصد من در این گفتار، صرفاً عرضه گزارشی از استنباط شخصی خود در باب نظام مدرنیسم است.

مؤلفه‌های جهان‌نگری مدرنیسم:

۱. انسان‌گرایی؛ معنای خاصی که من از انسان‌گرایی مراد می‌کنم، «ایمان به انسان» است. این ایمان را می‌توان ایمان به «علم» و «قدرت» انسان تعبیر کرد. بروز و تعیین این اعتقاد و باور در ادبیات دوران مدرن، در قالب این ایده تجلی می‌کند که، انسان حاکم بر سرنوشت خویش است و اسیر موجود دیگری نیست. وقتی این نگرش نسبت به انسان حاصل می‌شود طبعاً سلسله‌اموری که در دیدگاه سنتی محل توجه بود یا باید از کانون توجه خارج شود یا این‌که صراحتاً مورد نفی و انکار قرار گیرد.

بازتاب اندیشه ۷۲

۱۶

ایران با
تمدن مدرن
یا فرهنگ مدرن؟

در ادبیات ادیان و مذاهب، انسان در معرض فریب خوردن است و چهار چیز در جهان موجب فریب انسان می‌شوند: ابلیس، دنیا، نفس و هوی. پس وقتی این امکان وجود دارد که انسان هر لحظه توسط این چهار چیز فریفته شود، بنابراین چگونه می‌توان به نوع بشر اعتماد کرده و به او امید بست و ایمان خود را معطوف به آن نمود. به همین دلیل است که در ادبیات مدرنیته، دیگر چیزی به نام شیطان وجود نداشته یا اگر وجود دارد توان سیطره و تفوق بر آدمی را ندارد. قدیم، در ادبیات دینی معتقد بودند که ما به این جهت به حکم معرفت‌های اخلاقی عمل نمی‌کنیم که دستخوش فریب شیطان، دنیا، هوی و نفس هستیم. اما چنین باوری در فلسفه اخلاق مدرن دیگر وجود ندارد. انسان مدرن نمی‌گوید ما به این جهت به حکم معرفت‌های اخلاقی عمل نمی‌کنیم که فریب خورده‌ایم. چرا که انسان مدرن به ایمان به علم بشری و ایمان به قدرت بشری التزام می‌ورزد.

۲. اندیشه پیشرفت، جهان‌نگری مدرنیسم یک جهان‌نگری قائل به پیشرفت است. در حالی که در ادیان و مذاهب جهانی نه تنها چیزی به نام پیشرفت وجود ندارد بلکه به جای آن، ایده «پس رفت» به چشم می‌خورد. البته این ایده ادیان، در مقام توصیف است نه در مقام توصیه. بدین معنا که نمی‌گویند پیشرفت نکنید بلکه می‌گویند بشر تاکنون پیشرفت نکرده است. اندیشه پیشرفت حکم می‌کند که وضعیت جهان رو به کمال است. در حالی که در تفکر سنتی و دینی، انسان‌های نخستین، انسان‌های آرمانی بوده‌اند و هر چه از تاریخ بشر می‌گذرد ما از آن وجه آرمانی خود دور می‌شویم. چنین دیدگاهی البته با جهان‌نگری مدرن سازگاری ندارد. انسان مدرن در آینده خویش، بهشت می‌بیند نه جهنم.

۳. مادی‌گرایی؛ سومین ویژگی جهان‌نگری مادی، مدرنیسم است. البته مراد از «مادی»، معنای دقیق فلسفی آن نیست، بلکه به معنای تغافل از ساحت‌های متعدد وجودی انسان است، که مورد تأکید انسان سنتی بود. امروزه تنها «ساحت جسم» و بدن و «ساحت ذهن» محل تأکید است. در ادبیات جدید چیزی به نام «نفس» و «روح» به چشم نمی‌آید. در حالی که در ادبیات دینی آنچه که تمام طبع ما مربوط به آن «نفس» و از آن بالاتر «روح» است. جهان‌نگری مدرن در ساخت نیازها و خواست‌های آدمی، نیازهای روحانی را به نیازهای سایکولوژیک تحلیل و تحویل می‌کند. نیازهایی که مربوط به نفس می‌باشند تحویل شده به نیازهایی مربوط به احساسات و عواطف است.

۴. عقل‌گرایی (راسیونالیسم)؛ عقلانیت‌گرایی ویژگی چهارم جهان‌نگری مدرنیسم است.

این عقلانیت می‌تواند هم در مقام عمل باشد هم در مقام نظر. البته قدما نیز قائل به عقل بودند، اما تلقی ایشان از عقل، متفاوت از آن چیزی بود که به عقل به معنای امروزی‌اش ارجاع می‌شود. در دیدگاه سنتی، هر چه از حلقه عقل بشری فراتر رفت نه تنها واقعیتش را از دست نمی‌دهد بلکه واقعیت‌دارتر می‌شود. چیزی که در طور عقل بشری است اگر هم واقعیت داشته باشد، واقعیت سایه‌وار دارد. برای جهان‌نگری مدرن، این عقیده عجیب و گزنده می‌باشد که هر چه در دسترس عقل است واقعیت کم ارزش‌تری دارد و هر چه از دسترس عقل دورتر است واقعیت بیشتر و شریف‌تری دارد.

عقل‌گرایی در انسان مدرن، ابتدا یک دیدگاه اپیستمولوژیک بود و به تدریج به دیدگاهی انتولوژیک بدل شده است. انسان مدرن ابتدا به لحاظ اپیستمولوژیک گفت که من ادعای وجود چیزهایی را می‌کنم که عقل بتواند وجودشان را برهانی کند و در مورد چیزهایی که عقل نمی‌تواند وجودشان را برهانی کند سکوت می‌کنم. اما به تدریج انسان مدرن، به ادعای اپیستمولوژیک اکتفا نکرد و گفت هر چه که با اپیستمولوژی جدید، من، قابل برهانی شدن است، من قائل به وجودشان هستم و به وجودهای غیر از این قائل نیستم و این چنین آن‌را به ساحت انتولوژیک وارد کرد.

۵. ویژگی تجربی؛ معنایی که من از تجربی بودن مراد می‌کنم در مقابل عقل‌گرایی قرار نمی‌گیرد. تجربی بودن به این معناست که در تفکر مدرن هر چیزی را می‌توان در معرض آزمون قرار داد و نسبت به آن، موضع نقادانه گرفت. انسان مدرن هیچ چیز را فوق آزمون نمی‌داند و این بدان معناست که، انسان مدرن هیچ چیز را بی‌چون و چرانی نمی‌داند. بنابراین می‌توان گفت که، او هیچ چیز را مقدس قلمداد نمی‌کند، چرا که یکی از ویژگی‌های امر قدسی این است که چون و چراناپذیر است.

۶. برابری طلبی؛ ویژگی ششم که با ویژگی تجربی بودن ارتباط مستقیمی دارد، ویژگی مساوات‌طلبی است. آنچه از مساوات‌طلبی مراد می‌کنم، آن معنای حقوقی که در حقوق اجتماعی، حقوق سیاسی، حقوق اقتصادی و... وجود دارد، نیست؛ بلکه برابری طلبی در عالم معرفت مد نظر است. در واقع انسان مدرن ابتدا به ادله توجه دارد سپس به مدعیان و این یعنی جهان‌نگری برابری طلبی در نظام مدرن.

۷. فردگرایی؛ معنا و نتیجه فردگرایی این است که در نهایت تحصیل حقوق فرد، مهم است. این به این معناست که، هویتی فوق هویت فردی نمی‌تواند محل داوری قرار گیرد.

هویت‌هایی مثل هویت قوم، هویت قبیله، نظام، ملت و... همه بایستی به حقوق فرد ارجاع و تحویل شوند. به همین اعتبار است که جهان مدرن به ادیان و مذاهبی که به هویت‌های جمعی قائل هستند و برای حفظ هویت‌های جمعی تلاش می‌کنند اقبال کمتری نشان می‌دهند و از ادیانی که فرد را محل توجه خود قرار می‌دهند، استقبال بیشتری می‌کنند. بدین معنا که انسان مدرن ملاک همه داوری‌های خود را بر درد و رنج انسان‌ها می‌گذارد و برای رفع درد و رنج و ایجاد لذت تلاش می‌کند.

از قرن هفدهم به بعد، دیدگاهی که در فلسفه اخلاق روز به روز بیشتر قوت گرفت این بود که: کار درست کاری است که، کمترین درد و رنج و بیشترین لذت را فراهم کند. این دیدگاه، به این جهان‌نگری منتهی می‌شود که از میان ساحت‌های مختلف انسان، ساحت احساسات و عواطف اهمیت بیشتری دارد و بالمآل هر چیزی که رنج کمتر و لذت بیشتر فراهم می‌آورد، درست‌تر تلقی می‌شود. این که ملاک داوری‌های اخلاقی برابری روان‌شناختی استوار شود عین احساسات‌گرایی است. درحالی‌که ادیان می‌گویند بدترین چیز برای انسان، ملامت و لعنت و دوری از قرب الاهی است. در ادبیات دینی، افراد می‌خواهند از رحمت خدا دور نیفتند ولو به قیمت آن‌که همه درد و رنج‌ها بر آنان عارض شود. البته در مسیحیت، پروتستان‌ها بر این باور بودند که فراخنای این جهانی، نشان رحمت الاهی است؛ درحالی‌که کاتولیک‌ها معتقد بودند که، هر که به نزد پروردگار محبوب‌تر است درد و رنج بیشتری عایدش می‌شود و این یکی از موارد اختلاف بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها بود.

جهان‌نگری که این هشت ویژگی را دارا باشد چاره‌ای ندارد جز این که دست در آغوش علوم تجربی داشته باشد. روی آوردن به علوم تجربی، نتیجه چنین جهان‌نگری است. وقتی علوم تجربی رشد می‌کند طبعاً تکنولوژی و فناوری هم رشد می‌کند. به این اعتبار می‌توان گفت که جهان‌نگری مدرنیته، جامعه صنعتی و تکنولوژیک را به دنبال خواهد داشت و این تکنولوژیکی که در تمدن مدرن وجود دارد همه با چند واسطه متأثر از این هشت ویژگی مدرنیسم هستند. البته این نکته قابل ذکر است که در اینجا این هشت ویژگی جهان‌نگری مدرنیته، به‌طور افراطی بیان شده‌اند تا قابلیت طرح یابند و بتوانیم شرایط آرمانی انسان مدرن را ترسیم کنیم.

به این اعتبار، هم فرد می‌تواند به‌طور ذومراتب مدرن شود و هم جامعه می‌تواند

ذو مراتب مدرن باشد. بنابراین وقتی مدرنیته ذو مراتب شد طبیعتاً جمع بین «مدرنیته» و «دین» هم ذو مراتب می شود. با این حال به عقیده من، تمام مدرنیته با تمام تدین قابل جمع نیست. به عقیده من، به هیچ عنوان نمی توان گفت که جامعه ایرانی امروز مادر ابتدای قرن ۲۱ یک جامعه مدرن است. من نشانه های مدرنیته را در ایران در هیچ یک از لایه ها و ساختارهای جامعه نمی بینم، نه در دانشگاه، نه در سیاست، نه در اقتصاد و نه در میان توده مردم. می توان گفت که ایران به لحاظ وجه تمدنی، یک کشور مدرن است، چون از آخرین دستاوردهای صنعت و فناوری استفاده می کند، اما به لحاظ وجه فرهنگی هنوز ایران مدرنیته را تجربه نکرده است. اگر بناست در مدرنیته «عقلانیت» صادق و فائق باشد، در جامعه ایران عقلانیتی از جنس عقل مدرن نمی بینیم. گویا هر قدر که حرص و ولع ما برای استفاده از وجه تمدنی مدرنیته بیشتر می شود، از وجه فرهنگی مدرنیته فاصله بیشتری می گیریم.

● اشاره

۱. سخن توصیفی ایشان از مدرنیته، توصیفی قریب به واقع است که در آن با ایشان چالشی نیست. لیکن تحلیل هایی که در این توصیف، نهفته است تأملاتی را برمی انگیزد. هر چند ایشان در وصف مدرنیسم همدلی ها می کند، ولی همدلی های ایشان در توصیف، با همدلی روش شناختی و تفهیمی و بر تفاوت دارد و این جای تردید و تأمل دارد و از این رو می توان نقدهایی را عنوان کرد.

۲. این که از این مؤلفه های هشت گانه کدامین از آن دو متن و کدامین در حاشیه می باشد، وی در این سخنرانی چیزی نگفته است. ولی در کتاب سنت و سکولاریسم تصریح می کند که آنچه برای مدرنیسم اهمیتی مضاعف و کانونی دارد، عقلانیت مدرن و در این میان اگر معنویتی هم - به جای دین - عنوان می شود همان دین عقلانی است و بس. در این منظر، میزان در عقلانیت مدرن، حافظه جمعی و عرف اهل علم می باشد. اما این که عالمان چه کسانی هستند و علم آنها چه علمی است، حافظه جمعی در چه فرآیندی رخ می دهد و پایه های معرفتی برای عرف اهل علم چه می باشد، از نقطه های ابهامی است که ایشان در این سخنرانی و در آن کتاب پاسخی به آن نداده اند.

۳. از سوی دیگر ایشان روشن نمی کنند که جایگاه وحی و دین در میان مؤلفه های مدرنی که باید تحقق بیابد کجاست و در تضاد میان دین و مدرنیته باید چه کرد. آقای ملکیان در کتاب سنت و سکولاریسم این مطلب را تا حدی معلوم می کنند که اصل و اساس و سنجه همه امورات دینی و دنیوی، سنجه های برخاسته از فرهنگ مدرن می باشد. آنچه اصل و پایه محسوب می شود، عقلانیت مدرن است و در عقلانیت مدرن هم معیاری برای

انسان مدرن در سنجش همه چیز لذت و الم می‌باشد. در این باره در صورتی می‌توان دین را مبنای تصمیم‌گیری اجتماعی دانست که عقلانیت عمومی و حافظه جمعی آن‌را، امری غیرقابل تحقیق، لازم برای کار جمعی و مطابق با تفسیر خود تلقی نماید. حال که جای دین در مدرنیته تنگ شده و از میان برداشته می‌شود، مدرنیته در نبود دین تاریخی، دچار خلأ معنوی و اخلاقی (به لحاظ روان‌شناختی) و دچار نوعی ظلم اکثریت به اقلیت (به لحاظ اجتماعی) خواهد شد. در چنین وضعیتی می‌توان با معنویت سکولار، خلأ معنوی و اخلاقی را از یک سو، و ظلم اجتماعی را از سوی دیگر جبران نمود.

۴. تأکید آقای ملکیان در این میان بر دین فردی است که معنویتی بیش نیست و صورت نهاده‌ی هم ندارد. این امر معنوی مانند عشق، مجموعه‌ای از سلسله‌اموری است که در درون فرد تنها تحقق دارد و البته جلوه‌ای نیز در اعمال جوارحی پیدا می‌کند بدون آن‌که وجه جمعی داشته باشد. اما این‌که چرا ایشان معنویت را دینی عقلانیت معنویت است، این‌که یک امری فردی، کاملاً سیال آن‌هم صرفاً برای تسکین دردهای روانی و روحی است و نگاه ما به آن نیز نگاهی جز کارکردگرایانه نیست، و در این صورت چه ضرورتی دارد که توجیه عقلانی یافته باشد؟ از سوی دیگر امر فردی محض را چگونه می‌توان با عقلانیت جمعی (که در نظر ایشان سنجح حقانیت است) تشخیص داد؟

